

در آغوش نور «۲»

بیداری معنوی : ادامهٔ سفر به سوی نورِ عشق ...

بتی جین ایدی

فریده مهدوی دامغانی

جایزهٔ بین‌المللی ترجمهٔ مُسلیچه ۲۰۰۳ از ایتالیا

نشان طلای افتخار ۲۰۰۳ از شهر راونا و ۲۰۰۴ از شهر فلورانس در ایتالیا

شهروندافتخاری راونا در سال ۲۰۰۵

نشان لیاقت «کمن داتره» از ایتالیا در سال ۲۰۰۶

مترجم برگزیدهٔ جشنوارهٔ فارابی ۱۳۹۲

نشر ذهن آویز

تهران، ۱۳۹۸

بهبودی من



خاطراتی که از عالم بهشت در ذهن و روحم جای داشت، همواره در طول دوران بسیار دشوار انتقال و ادغام شدن مجدد با عالم زمینی، سرچشمه آرامش و الهام برایم بود.

دوباره باید می‌آموختم که در کالبدم، «زندگی» کنم. همچنان که هفته‌ها یکی پس از دیگری سپری می‌شد، و من دوران نقاهتم را در تخت بیمارستان سپری می‌کردم، دوستان و اعضای خانواده‌ام پیوسته به دیدارم می‌آمدند، اما ذهنم تنها درباره آن چه «نمی‌توانستم» بر زبان برانم، متمرکز مانده بود. بسیار میل داشتم خاطراتم را با آنها در میان گذارم، اما هرگز واژگانی مناسب از دهانم خارج نمی‌شد. در حالی که دوباره به صورت موجودی فانی و معمولی در آمده بودم، تنها می‌توانستم با کمک گرفتن از زبان انگلیسی، به بیان و تشریح آن چه می‌اندیشیدم و یا آن چه در بهشت، به عین شاهد شده بودم، بپردازم. اما هرگز هیچ زبان زمینی به بیان آن چه من دیده بودم، قادر نبود...!

سرانجام در نهایت ناامیدی و ناتوانی، دریافتم که هنوز زمان بیان آنها فرا نرسیده است، و دیگر سعی نکردم این موضوع را با دیگران مطرح کنم. حتی دیگر شوهرم جو نیز نکوشید جزئیات بیشتری از من بپرسد، و یا خواستار دانستن نکاتی بیشتر باشد. زیرا به وضوح مشاهده می‌کردم که هنگامی که قصد صحبت در این باره را دارم، حالتی معذب و «نا - راحت» به خود می‌گرفت...



در چندین موقعیت، او را که با حالتی اندیشناک، به نظاره کردن من می‌پرداخت، غافلگیر ساختم. گاه نیز می‌دیدم که قطرات اشکی در چشمانش می‌درخشد، و می‌فهمیدم که در واقع، آن چه بیش از هر چیز او را مشغول و نگران و وحشتزده می‌ساخت، این واقعیت بود که تا چندی پیش، حقیقتاً در شرف از دست دادن من برای همیشه بوده است ...

حال آن که من بیش از هر چیز، به این علاقه داشتم که تجربه نزدیک به مرگم را پیوسته در ذهنم مرور کنم، و درباره آن به گفت‌وگو نشینم. هر بار، با وضوح و روشنی دقیق، یک یک لحظاتی را که در جوار حضرت عیسی مسیح (ع) سپری کرده بودم، به خاطر می‌آوردم. این نه به آن خاطر بود که بیم داشتم آن خاطرات را از یاد ببرم! بلکه بیشتر به این دلیل بود که هر بار، از یادآوری عشق تازه‌یافته‌ام نسبت به خدای متعال، پیامبران، و آزادی روحانی توصیف‌ناپذیری که در آن عالم احساس کرده بودم، به شدت دستخوش شوق و هیجان می‌گشتم! همواره با احساسی سرشار از احترام و عشق، به یاد رفتار بی‌نهایت برانزده و شایسته و موقر حضرت عیسی مسیح (ع) می‌افتادم، و این که تا چه اندازه از موقعیت و جایگاهی والا و جلیل، در جوار خدای مهربان، که پدر ابدی و ازلی همه موجودات عالم است، برخوردار می‌باشد. او را به عنوان حضرت عسی مسیح (ع)، و نیز آقا و راهبر و منجی‌ام در نظر می‌پنداشتم، و با این حال، نیک می‌دانستم که این القاب، کوچک‌ترین اهمیتی برای آن مقام عظیم‌الشأن در بر ندارد. نیک می‌دانستم که آن پیامبر گرامی، از این قابلیت بهره‌مند است که در برابر من و یا هزاران هزار انسان دیگر، در اشکال مختلف و به شیوه‌های گوناگون ظاهر گردد ...

اصل این بود که ما انسان‌های روی زمین، با پیامبران الهی ملاقات داشته باشیم. در مورد من، این ملاقات با حضرت عیسی مسیح (ع) تحقق یافته بود.



لازم بود هر انسان، این موجودات آسمانی را در وجود خویش «تجربه» کند، و آنان را به عنوان حقایق انکارناپذیر «بپذیرد».

همچنان که به چهره مبارک حضرت عیسی مسیح (ع) خیره نگریسته، و او را در نهایت زیبایی و افتخار و عظمت و شکوه‌مندی مشاهده کرده بودم، این حقیقت به دلم راه یافته بود که نه تنها او را در همه جان و روح خویش پذیرا شده‌ام، بلکه من نیز به سهم ناچیز خود، سزاوار رویارویی با ایشان را یافته بودم ... خوب «می‌دانستم» که عیسی^۱، هرگز نیاز نخواهد داشت میخ‌هایی را که در دست‌ها و پاهای مبارکش فرو کرده بودند، نشانم دهد و یا پهلوی دریده‌اش را برابم آشکار سازد تا مدرکی دال بر اعتقاد من، نسبت به هویت او ارائه فرماید. این را می‌دانستم که به او «تعلق» دارم، همان‌گونه که بوده‌ام و هستم ... و این واقعیت که او رنج کشیده و به شهادت رسیده بود، نکته اصلی و یا «نتیجه‌گیری نهایی» محسوب نمی‌شد. بلکه تنها آن سیمای سرشار از مهربانی و عشقی بی‌پایان، با آن تالو آسمانی، نکته اصلی به شمار می‌رفت و بس؛ و من نیز هرگز قصد نداشتم این حقیقت را منکر شوم!

هاله تابانی که دور تا دور پیکر مطهر ایشان را در برگرفته بود، چنان سپید و درخشان، و چنان سرشار از انرژی بود که دیدگان آدمی، تاب تحمل آن را نمی‌یافت ... هر چند به خوبی مشاهده می‌کردم که این نور فروزان، در اطراف پیکر مطهر ایشان می‌درخشد، لیکن به همان اندازه می‌دیدم که او خود «نور» است، و این نور عجیب، از درون وجود مقدس او سرچشمه گرفته است ... نوری که آن چه را من به عنوان پوست و تن ایشان مشاهده می‌کردم، تا حدودی ناپدید می‌ساخت.

۱- در متن اصلی هم صرفاً از نام کوچک آن حضرت استفاده شده است، و مترجم به هیچ‌وجه قصد بی‌احترامی به آن پیامبر گرامی و آسمانی را نداشته است. -م-